

¹After these things Jesus went over the sea of Galilee, which is the sea of Tiberias.²And a great multitude followed him, because they saw his miracles which he did on them that were diseased.³And Jesus went up into a mountain, and there he sat with his disciples.⁴And the passover, a feast of the Jews, was nigh.⁵When Jesus then lifted up his eyes, and saw a great company come unto him, he saith unto Philip, Whence shall we buy bread, that these may eat?⁶And this he said to prove him: for he himself knew what he would do.⁷Philip answered him, Two hundred pennyworth of bread is not sufficient for them, that every one of them may take a little.⁸One of his disciples, Andrew, Simon Peter's brother, saith unto him,⁹There is a lad here, which hath five barley loaves, and two small fishes: but what are they among so many?¹⁰And Jesus said, Make the men sit down. Now there was much grass in the place. So the men sat down, in number about five thousand.¹¹And Jesus took the loaves; and when he had given thanks, he distributed to the disciples, and the disciples to them that were set down; and likewise of the fishes as much as they would.¹²When they were filled, he said unto his disciples, Gather up the fragments that remain, that nothing be lost.¹³Therefore they gathered them together, and filled twelve baskets with the fragments of the five barley loaves, which remained over and above unto them that had eaten.¹⁴Then those men, when they had seen the miracle that Jesus did, said, This is of a truth that prophet that should come into the world.¹⁵When Jesus

غذا دادن عیسی به پنج هزار مرد

¹و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریّه باشد، رفت.²و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می‌نمود، می‌دیدند.³آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.⁴و فیصح که عید یهود باشد، نزدیک بود.⁵پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به فیلیپس گفت: از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟⁶و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد.⁷فیلیپس او را جواب داد که: دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند! یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شیمعون پطرس باشد، وی را گفت:⁸در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟ عیسی گفت: مردم را بنشانید. و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.⁹عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.¹²و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: پاره‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.¹³پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.¹⁴و چون مردمان اینمعجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند: که این البتّه همان نبی است که باید در جهان بیاید!¹⁵و اما عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده، پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

راه رفتن عیسی بر روی آب

¹⁶و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،¹⁷و به کشتی سوار شده، به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.¹⁸و دریا به واسطهٔ وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.¹⁹پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند.²⁰او بدیشان گفت: من هستم، مترسید! و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت

therefore perceived that they would come and take him by force, to make him a king, he departed again into a mountain himself alone.¹⁶ And when even was now come, his disciples went down unto the sea,¹⁷ And entered into a ship, and went over the sea toward Capernaum. And it was now dark, and Jesus was not come to them.¹⁸ And the sea arose by reason of a great wind that blew.¹⁹ So when they had rowed about five and twenty or thirty furlongs, they see Jesus walking on the sea, and drawing nigh unto the ship: and they were afraid.²⁰ But he saith unto them, It is I; be not afraid.²¹ Then they willingly received him into the ship: and immediately the ship was at the land whither they went.²² The day following, when the people which stood on the other side of the sea saw that there was none other boat there, save that one whereinto his disciples were entered, and that Jesus went not with his disciples into the boat, but that his disciples were gone away alone;²³ (Howbeit there came other boats from Tiberias nigh unto the place where they did eat bread, after that the Lord had given thanks:)²⁴ When the people therefore saw that Jesus was not there, neither his disciples, they also took shipping, and came to Capernaum, seeking for Jesus.²⁵ And when they had found him on the other side of the sea, they said unto him, Rabbi, when camest thou hither?²⁶ Jesus answered them and said, Verily, verily, I say unto you, Ye seek me, not because ye saw the miracles, but because ye did eat of the loaves, and were filled.²⁷ Labour not for the meat which

کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حیات است

²² بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی با شاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.²³ لیکن زورقهای دیگر از طبریّه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.²⁴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتی هاسوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.²⁵ و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: ای استاد، کی به اینجا آمدی؟²⁶ عیسی در جواب ایشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم که مرا می‌طلبید نه به سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید.²⁷ کار نکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.²⁸ بدو گفتند: چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم؟²⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.³⁰ بدو گفتند: چه معجزه می‌نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چه کار می‌کنی؟³¹ پدران ما در بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.

³² عیسی بدیشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم که: موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد.³³ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.³⁴ آنگاه بدو گفتند: ای خداوند، این نان را پیوسته به ما بده.³⁵ عیسی بدیشان گفت: من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.³⁶ لیکن به شما گفتم که: مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.³⁷ هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.³⁸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه

perisheth, but for that meat which endureth unto everlasting life, which the Son of man shall give unto you: for him hath God the Father sealed.²⁸ Then said they unto him, What shall we do, that we might work the works of God?²⁹ Jesus answered and said unto them, This is the work of God, that ye believe on him whom he hath sent.³⁰ They said therefore unto him, What sign shewest thou then, that we may see, and believe thee? what dost thou work?³¹ Our fathers did eat manna in the desert; as it is written, He gave them bread from heaven to eat.³² Then Jesus said unto them, Verily, verily, I say unto you, Moses gave you not that bread from heaven; but my Father giveth you the true bread from heaven.³³ For the bread of God is he which cometh down from heaven, and giveth life unto the world.³⁴ Then said they unto him, Lord, evermore give us this bread.³⁵ And Jesus said unto them, I am the bread of life: he that cometh to me shall never hunger; and he that believeth on me shall never thirst.³⁶ But I said unto you, That ye also have seen me, and believe not.³⁷ All that the Father giveth me shall come to me; and him that cometh to me I will in no wise cast out.³⁸ For I came down from heaven, not to do mine own will, but the will of him that sent me.³⁹ And this is the Father's will which hath sent me, that of all which he hath given me I should lose nothing, but should raise it up again at the last day.⁴⁰ And this is the will of him that sent me, that every one which seeth the Son, and believeth on him, may have everlasting life: and I will raise him up at the last day.⁴¹ The Jews then murmured at

به اراده فرستنده خود.³⁹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.⁴⁰ و اراده فرستنده من این است که: هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.⁴¹ پس یهودیان درباره او همه می گفتند زیرا گفته بود: من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.⁴² و گفتند: آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید که: از آسمان نازل شدم؟⁴³ عیسی در جواب ایشان گفت: با یکدیگر همه می کنید.⁴⁴ کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.⁴⁵ در انبیا مکتوب است که: همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می آید.⁴⁶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.⁴⁷ آمین، آمین، به شما می گویم: هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.⁴⁸ من نان حیات هستم.⁴⁹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند.⁵⁰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.⁵¹ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می بخشم.⁵² پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می گفتند: چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟⁵³ عیسی بدیشان گفت: آمین، آمین، به شما می گویم: اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.⁵⁴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید.⁵⁵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.⁵⁶ پس هر که بدن مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من می ماند و من در او.⁵⁷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود.⁵⁸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که

him, because he said, I am the bread which came down from heaven.⁴² And they said, Is not this Jesus, the son of Joseph, whose father and mother we know? how is it then that he saith, I came down from heaven?⁴³ Jesus therefore answered and said unto them, Murmur not among yourselves.⁴⁴ No man can come to me, except the Father which hath sent me draw him: and I will raise him up at the last day.⁴⁵ It is written in the prophets, And they shall be all taught of God. Every man therefore that hath heard, and hath learned of the Father, cometh unto me.⁴⁶ Not that any man hath seen the Father, save he which is of God, he hath seen the Father.⁴⁷ Verily, verily, I say unto you, He that believeth on me hath everlasting life.⁴⁸ I am that bread of life.⁴⁹ Your fathers did eat manna in the wilderness, and are dead.⁵⁰ This is the bread which cometh down from heaven, that a man may eat thereof, and not die.⁵¹ I am the living bread which came down from heaven: if any man eat of this bread, he shall live for ever: and the bread that I will give is my flesh, which I will give for the life of the world.⁵² The Jews therefore strove among themselves, saying, How can this man give us his flesh to eat?⁵³ Then Jesus said unto them, Verily, verily, I say unto you, Except ye eat the flesh of the Son of man, and drink his blood, ye have no life in you.⁵⁴ Whoso eateth my flesh, and drinketh my blood, hath eternal life; and I will raise him up at the last day.⁵⁵ For my flesh is meat indeed, and my blood is drink indeed.⁵⁶ He that eateth my flesh, and drinketh my blood, dwelleth in me, and I in

پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.⁵⁹ این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت.

شاگردان عیسی را ترک می‌کنند

⁶⁰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: این کلام سخت است! کیه می‌تواند آن را بشنود؟⁶¹ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر مهمه می‌کنند، بدیشان گفت: آیا این شما را لغزش می‌دهد؟⁶² پس اگر پسر انسان را ببینید که به جایی که اوّل بود صعود می‌کند چه؟⁶³ روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است.⁶⁴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند. زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.⁶⁵ پس گفت: از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.

گواهی پطرس درباره عیسی

⁶⁶ در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.⁶⁷ آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟⁶⁸ شمعون پطرس به او جواب داد: خداوندا، نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.⁶⁹ و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو مسیح پسر خدای حقی هستی.⁷⁰ عیسی بدیشان جواب داد: آیا من شما دوازده را برگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است؟⁷¹ و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

him.⁵⁷ As the living Father hath sent me, and I live by the Father: so he that eateth me, even he shall live by me.⁵⁸ This is that bread which came down from heaven: not as your fathers did eat manna, and are dead: he that eateth of this bread shall live for ever.⁵⁹ These things said he in the synagogue, as he taught in Capernaum.⁶⁰ Many therefore of his disciples, when they had heard this, said, This is an hard saying; who can hear it?⁶¹ When Jesus knew in himself that his disciples murmured at it, he said unto them, Doth this offend you?⁶² What and if ye shall see the Son of man ascend up where he was before?⁶³ It is the spirit that quickeneth; the flesh profiteth nothing: the words that I speak unto you, they are spirit, and they are life.⁶⁴ But there are some of you that believe not. For Jesus knew from the beginning who they were that believed not, and who should betray him.⁶⁵ And he said, Therefore said I unto you, that no man can come unto me, except it were given unto him of my Father.⁶⁶ From that time many of his disciples went back, and walked no more with him.⁶⁷ Then said Jesus unto the twelve, Will ye also go away?⁶⁸ Then Simon Peter answered him, Lord, to whom shall we go? thou hast the words of eternal life.⁶⁹ And we believe and are sure that thou art that Christ, the Son of the living God.⁷⁰ Jesus answered them, Have not I chosen you twelve, and one of you is a devil?⁷¹ He spake of Judas Iscariot the son of Simon: for he it was that should betray him, being one of the twelve.